بعون حامی بیکسان و توفیق ملک المنان

گلستان

[illegible] طبع گردید

M.A.LIBRARY, A.M.U.
PE3475
۳۴۷۵
CHECKED

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله علی نعمائه والصلوة علی نبیه والسلام علی اصحابه قال
جمیع نعمت‌ها برگزیده‌ها
الفقیر الراجی الی الله القوی حبیب سید عبد الله الموسوی غفر الله له ولوالدیه واحسن
الیهما والیه چون دیدم طباع بعضی مردمان که هرار معضلات کتاب گلستان
تصنیف شیخ المشائخ حضرت شیخ سعدی شیرازی نور الله مضجعه در نمی
خوابگاه او
یابند مشکلات گلستان را سه قسم ساختم والله ولی التوفیق قسم اول در اشعار
عربی وبعضی فارسی قسم دوم در مرکبات معانی بعضی اقوال اکابر و
احادیث نبوی وکلام ربانی قسم سوم در لغات مفردات بترتیب حروف تهجی

قسم اول در اشعار عربی وغیره

قسیم جسیم نسیم وسیم قسمت کننده علمها در دنیا تن بزرگ خوشبوی جمیل اند	شفیع مطاع نبی کریم آنحضرت شفاعت کننده اطاعت کرده شده پیغمبر بزرگ

بلغ العلى بكماله كشف الدجى بجماله
رسید به بزرگی با کمال خود روشن کرد تاریکی را بجمال خود

حسنت جميع خصاله صلوا عليه وآله
نیکوست تمامی عادات او درود فرستید بروی و بر آل وی

لقد سعد الدنيا به دام سعده
هر آئینه بتحقیق نیکبخت شد اهل دنیا بحضرت او همیشه باد نیکبختی آن پادشاه

وايده المولى بالوية النصر
و استوار کند او را الله به نیزها سے فتح

كذلك تنشا لينة هو عرقها
همچنان که پرورش می‌یابد شاخی که آن پادشاه اصل آن شاخ است

وحسن نبات الارض من كرم البذر
و نیکوست روئیدگی زمین از بزرگی تخم است

روضة ماء نهرها سلسال
باغیکه آب نهر او سرد و شیرین ست

دوحة سجع طيرها موزون
درختے که آواز پرندهاے او خوش ست

اقل جبال الارض طور وانه
خردترین کوههای زمین طور ست و به تحقیق که او

لاعظم عند الله قدرا ومنزلا
هر آئینه بزرگ ترست نزد خدا از روی مرتبه و درجه

غذيت بدرنا ونشات عندی
غذا یافتی تو از شیر ما و پرورش یافتی تو نزد من

فمن انباك ان اباك ذيب
پس کدام آگاه کرد ترا که پدر تو گرگ ست

اذا كان الطباع طباع سوء
وقتیکه باشد طبیعتها طبیعتهاے بد

فليس بنافع ادب الاديب
پس نیست نفع کننده ادب ادیب کننده

اذا يئس الانسان طال لسانه
وقتیکه ناامید شود آدمی دراز گردد زبان او

كسنور مغلوب يصول على الكلب
همچو گربه عاجز که حمله میکند بر سگ

الا لا تحزنن اخا البلية
خبردار شو اندوهگین مباش ای برادر بلا

فللرحمن الطاف خفية
پس مر خداے مهربان راست لطفهای پوشیده

اذا شبع الكمي يصول بطشا
هرگاه که سیر شود آدمی حمله میکند سخت

وخاوي البطن يبطش بالفرار
و خالے شکم حمله میکند بگریختن

اعلمه الرماية كل يوم
می آموختم من آن شخص را علم تیراندازی هر روز

فلما اشتد ساعده رماني
پس هرگاه که سخت شد بازوی او تیر زد بمن

اصنع بنا ما انت له اهله
بکن تو با ما چیزے که توئی مر آن چیز را سزاوار

ولا تفعل بنا ما نحن له اهله
و مکن تو با ما چیزے که مائیم مر آن چیز را سزاوار

ان لم اكن راكب المواشي
اگرچه نیستم من سوار مرکبها

اسعى لكم حامل الغواشي
کوشش کنم مر شما را به برداشتن زین پوشها یعنی اسباب

كفيت اذى يا من تعد محاسني
بسنده کردی تو آزارها ای کسے که می شماری نیکوئیهای ظاهر مرا

علانيتي هذا ولم تدر ما بطني
خصلتهای ظاهر من اینست و ندانستی تو چیزی که در باطن منست

سلہ همچنین از [illegible] میآید در [illegible] که آن ممدوح [illegible] ۱۲

سلہ۲ یعنی که از شیرینی و سردی [illegible] ۱۲

سلہ۳ یعنی [illegible] مراد از لینة شاهزاده است [illegible] وجود وی [illegible] خلیفه ست ۱۲

اشاهد من اهوی بغیر وسیلة
می بینم کسی را که دوست میدارم بغیر واسطه
یؤجج نارا ثم یطفی برشة
می افروزی تو آتش را پس فرو نشانی باشک خود
مهاج الی صوت الاغانی لطیبة
برانگیخته میشویم بسوی آواز سرود گویان بسبب خوبی آواز
انی لمستتر من عین جیرانی
تحقیق که من پنهانم از چشم همسایگان خود
وعند هبوب الناشرات علی الحمی
ونزدیک وزیدن بادها بر مرغزار
ازهار ازرین بدر نضار
پیشاه دارائی از نشستن بر جینا
وافانین علیها جلنار
وشاخهای که هست بر آن شاخها گلنار
هلک الناس حوله عطشا
هلاک گشتند مردمان گرد آن غلام در انحال که تشنه اند
اذا رأیت اثماکن ساترا وحلیما
چون ببینی تو بدکردار را باش تو پوشنده و پرده دار
بئس المطاعم حین الذل تکسبها
بدست خورشهای که بوقت ذل حاصل مکنے آنرا
اوقعت نفسک یا مغرور فی الخطر
انداختی تو ذات خود را ای مغرور در خطر
یالیت قبل منیتی یوما افوز بمنیتی
ای کاشکی پیش از مرگ خود روزی دریابم مراد خود را
قالوا اعجن الکاس لیس بطاهر
گفتند آرد پیاله شراب نیست پاک یعنی آنکه در پیاله شد [illegible]
قد شابه بالوری حمار
تحقیق مشابه شده است خلق را خرے

پاک نیست در بعضے نسخہا الکس بجای کاس یعنی الک دیده شد ۱۲ ز ما ذا افاضک چه چیز انداخته است ترا ۱۲

فیلحقنی شان واضل طریقا
پس متصل شده است مرا کاری گم کردم راهے را
لذالک ترانی محرقا وغریقا
از جهت این می بینی مرا سوخته و غرق شده
وانت معنی ان سکت نطیب
و توآن سراینده هستی که اگر خاموش شوی خوش شویم
والله یعلم اسراری واعلانی
وحق تعالی میداند حال باطن و ظاهر مرا
تمیل غصون البان لا الحجر الصلد
می جنبند شاخهای درخت بان نه سنگ سخت
وقنا ربنا عذاب النار
نگاه دار تو اے پروردگار ما از عذاب دوزخ
تعلقت بالشجر الاخضر نار
گرویده آویخته شده است بدرخت سبز آتش
وغلام ساق یرسی ولا یسقی
وآن غلام ساقے هست که میفریباید و نمیے نوشاند
یا من یقبح امری لم لا تکرما
ای کسی که بد میداند حال مرا چرا نمے گذری کرم دار
القدر منتصب والقدر مخفوض
دیک نصب شونده باشد و مرتبه فرو رفته شده
حتی هلکت فلیت النمل لم تطر
تا آنکه هلاک شده تو پس کاشکی مورچه پر نپرید
بحر الظلم رکبتی والظل الا قربی
اعنی بدریای ستم که موج زند تا از قوی من و درائیم که پر گرم مشکل خود را
قلنا له بشقوق المبرز
گفتیم ما بیندیم ما آن آرد در زبان پاخانه را
عجلا جسدا له خوار
وآن ده دستے گوساله است او را آواز ے ست

همي الى حسن الاغاني
گوش من بسوی نیک سرودهاست
ما ذا التحدث شئي و قدم العيس
چیست آنکه حکایتی میکنی تو مرا در بحالتی که گذشتست

شتران سپید و سرخ

المرء ليس يشايع في ارضه
مرد مشهور نمی شود در زمین خود
و اخو العداوة لا يمر بصالح
صاحب دشمنی نمیگذرد بر نیکوکار
رضينا من نوالك بالرحيل
راضی شدیم ما از عطاء تو بر رفتن
اذا نهق الخطيب ابو الفوارس
هرگاه آواز کند مثل آواز خران خطیب که کنیت او

ابوالفوارس است

سرى طيف من يجلو بطلعته الدجى
در شب آمد خیال کسی که روشن میشود بچهره او تاریکی
اتاني الذي هواه في غلس الدجى
آمد مرا آنکه دوست میدارم من او را در تاریکی شب
اذا جئتني في رفقة لتزورني
وقتیکه بیائی تو بما در جماعه همسفران بجهت آنکه زیارت کنی مرا
فقدت زمان الوصل والمرء جاهل
گم کردم وقت وصال دوست و حال آنکه مرد نادانست
وان سلم الانسان من سوء نفسه
واگرچه سلامت ماند و از بدی ذات خود
ظمأ بقلبي لا يكاد يسيغه
تشنگی ست در دل من که روان نمیکند آنرا
بليت بنحوي يصول مغاضبا
مبتلا شدم بنحوی که حمله میکند آن نحوی در حالت خشم [illegible]
على جز ويل ليس يرفع راسه
بحالیکه دامن کشان میگذرد و بر نمیدارد سر خود را

من و ا الذي حسن المشابه
کیست آنکه نیک سرود گو نبوده است
ما للغريب سوى الغريب انيس
نیست برای مسافر سوای مسافر دوستی
كالصغير ليس يصاد في وكره
همچو چراغی نه نیست آن چراغ شکار کننده در آشیانه خود
الا وليته بكذاب اشر
مگر و حال آنست که لازم گردانند او را بدروغ گوی متکبر
رضيت من الغنيمة بالتثليل
راضی شدیم ما از غنیمت باز از آب و از افتادن آن
له صوت يهد اصطخر فارس
مر الخطیب را آوازیست که میجنباند اهل اصطخر فارس را
يرافقني على الليل هاديا
دوست میدارد مرا هر شب بحالتیکه راه نماینده است
فقلت له اهلا وسهلا مرحبا
پس گفتم مر او را آمد خانه را و نور روی زمین نرم را و فراخ

معاش شغلی فراغ شدن

وان جئت في صلح فانت محارب
اگرچه بیائی در آشتی پس تو جنگ کننده
لقدر لذيذ العيش قبل المصائب
لقدر لذیذ زندگی پیش از رنجها
فمن سوء ظن المدعي ليس يسلم
پس از بدی گمان مدعی سلامت نمی ماند
رشف الزلال ولو شربت بحورا
ریختن آب شیرین اگرچه بنوشیم دریاها را
علي كزيد في مقابلة العمرو
بر من همچو زید در مقابله عمرو
وهل يستقيم الرفع من عامل الجر
آیا راست می آید رفع از عامل جر

ان لم امت یوم الوداع تاسفا
اگر نمردم من روز وداع در ان حال که افسوس کننده ام
ورب صدیق لامنی فی ودادها
و بسا دوست ملامت کردند مرا در دوستی آن محبوب
ما مر من ذکر الحمی من مسمعی
آنچه گذشت از یاد کردن مرغزار از گوش من
یا معشر الخلان قولوا للمعا
ای گروه دوستان بگوئید با تندرست
لو ان حبا بالملام یزول
اگر مهر دوستی که دوست بملامت کردن زائل شود
لما رأت بین یدی بعلها
هرگاه دید آن زن پیش شوی خود
قالت هذا عمه رسبت
گفت ای زن این آلت بآن مرد مرده است
مضی الصبی واشیب غیرنی
گذشت کودکی در حال آنکه پیری تغیر کرد مرا
پیر هفتاد ساله حبی میکند
پیر هفتاد ساله از ان میکند
من کان بین یدیه ما یشتهی طلب
کسیکه باشد پیش او آنچه میخواهد خبر ماسی تر
در الکیات نیاقا فی سهو ادیهها
زنان سوار ماده شتران در صحراهای خود
قطر علی قطر اذا اتفقت نهر
قطره بر قطره وقتیکه متفق شود جوی گردد
یا ناظرا فیه سل بالله مرحمة
ای نظر کننده درین کتاب بخواه از خدا رحمت کردن
واطلب لنفسک من خیر تریدبها
و طلب کن برای خود از هرچیز که میخواهی

لا تحسبونی فی الموده منصفا
مپندارید مرا در دوستی انصاف کننده
الم یأتها انا ما فیه صح لی عنده
آیا نمی بیند آن صدیق آن محبوب بار روزی پس ظاهر شده از من
لو سمعت ورق الحمی صیاحی
اگر بشنوند جانوران مرغزار ناله میکردند آن جانوران با من
فی لست تدری ما بالقلب الموجع
نمیدانی آنچه در دل دردناک است
لسمعت افکا یفتری عدول
هرآینه می شنیدم دروغی که بسته است از گواهان عادل
شیئا کاسخ شققه الصائم
چیزی را مانند سست ترین بر لب روزه دار که فرو شده باشد
وانما یقرء الرقیة للنائم
جز این نیست که خوانده میشود افسون خواب کننده را
وکفی بتغیر الزمان نذیرا
و بس است متغیر شدن زمانه برای خوف
کور مقری خوبی نبی چشم روشن
کور مقر نیست که بخواب نه بیند چشم روشن را
لتنبیه ذلک من رجم العناقید
برای برداکندن این ازار سنگسار خوشهای انگور
لم تلتفت الی من تاص فی الکثب
التفات نمیکنند سوی کسی که فرو رفت در تودهای ریگ
وانهارلی نهر اذا اجتمعت بحر
و جوی ها جو است وقتیکه جمع شود دریا گردد
علی المصنف واستغفر لصاحبه
بر مصنف و طلب آمرزش کن برای صاحب آن کتاب
من بعد ذلک غفرانا لکاتبه
پس آن نیکوئی طلب کن و آمرزش نویسنده آنرا

در نسخه صحیحه لفظ یقرء دیده نوشته ۱۲۵

عبد الرؤف لقب یا مولانا نزدیک خدای مهربان هر آئینه گویم من اے مالک من ها قد اسات و اطلب الاحسانا هان که بتحقیق بدکردم و طلب میکنم نیکوئی را	لوان سے یوم التلاق مخافة اگر ترسستی کہ برای من روز قیامت جای باشد انا المسئ و انت مولی محسن من گنهگارم و تو مالک نیکوکار هستی

قسم دوم در بیان معانی عبارات عربیه

اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور یا ملائکتی قد استحییت

عمل کنید ای فرزندان داود و شکر را و اندک اند از بندگان من شکر کنندگان ای فرشتگان من بتحقیق شرم میدارم

من عبدی و لیس له غیری فقد غفرت له ما عبدناک حق عبادتک و ما عرفناک

از بندهٔ خود و نیست مران بنده را جز من پس بتحقیق آمرزیدیم من آن بنده را پرستیدیم ما ترا آنچه سزاوار پرستیدن تست و نشناختیم ما ترا

حق معرفتک ظل الله تعالی فی ارضه و رب الارض راض عنه الناس علی

چنانکه سزاوار شناختن تست سایهٔ خدای تعالی در زمین او و پروردگار زمین راضی است از ان بادشاه مردمان بر

دین ملوکهم اللهم متع المسلمین بطول حیاته و ضاعف ثواب جمیل حسناته و ارفع

دین بادشاه خود اند بار خدایا برخوردار کن مسلمانان را بدرازی زندگی او و دوچند گردان اجر خوبی نیکی او و بلند کن

درج اولیائه و ولاته و دمر علی اعدائه و شناته بما تلی فی القرآن من آیاته اللهم

مرتبهٔ دوستان او و نائبان او و هلاک آور بر دشمنان او و مخالفان او به برکت چیزی که تلاوت کرده میشود در قرآن از آیات آن قرآن

آمن بلده و احفظ ولده الکریم اذا وعد وفا المؤید من السماء المظفر علی الاعداء عضد

امن ده شهر او را و نگاهدار فرزندان او را مرد نیک چون وعده کند وفا کند تائید کرده شده از فلک آسمان فیروزی یابنده بر دشمنان بازو

الدولة القاهرة جمال الانام مفخر الاسلام سعد بن اتابک الاعظم شهنشاه

دولت که غالب است خوبی خلق بزرگی اسلام سعد پسر امیر برتر بادشاه بادشاهان

المعظم مالک رقاب الامم مولی ملوک العرب و العجم سلطان البر و البحر ذو الامان

بزرگ صاحب گردنهای امت خداوند بادشاهان ولایت عرب و عجم بادشاه خشکی و تری صاحب امان

لاهل الایمان وارث ملک سلیمان مظفر الدنیا و الدین ابوبکر بن سعد زنگی ادام الله

خداوند ایمان را میراث گیرنده بادشاهی مهتر سلیمان فتح داده شده دنیا و دین ابوبکر پسر سعد زنگی همیشه دارد خدا تعالی

اقبالهما و ضاعف جلالهما و جعل الی کل خیر مآلهما امیر کبیر عالم عادل ظهیر سریر

دولت ایشان را و دوچند گرداند بزرگی ایشان را و گرداند بسوی هر نیکی بازگشت ان هر دو سردار بزرگ دانا داد دهنده پشتیبان تخت

سلطنت مشیر تدبیر مملکت کهف الفقرا ملاذ الغربا مربی الفضلا محب الاتقیا افتخا

بادشاہے مشورت کنندہ تدبیر بادشاهی صاحب پناه فقیران جای پناه غریبان پرورنده فاضلان دوستدار پرهیزگاران بزرگی

اہل فارس ملک خواص یمین الملوک والسلاطین باربک فخر الدولہ والدین غیاث الاسلام
اہل فارس بادشاہ خاصان مقوی ومعین بادشاہان بزرگ امیر بزرگے دولت ودین فریاد رس اسلام
والمسلمین ابوبکر بن ابی نصر اطال اللہ عمرہ واجل قدرہ وشرح صدرہ وضاعف اجرہ
ومسلمانان ابوبکر پسر ابی نصر دراز کرد خدا تعالی عمر او را بزرگ گرداند مرتبہ او را وکشادہ دارد سینہ او را و دو چند کند مزد او را
قدم الخروج قبل الولوج والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس الشاة لطیفة والفیل حیوة عیا
مقدم دار بیرون آمدن را پیش از در آمدن وآنانکہ فرو خورندگان خشم را و درگذرندگان تقصیرہا از مردم گوسپند پاک ست و پیل مرا ست خوبی
وکرگا ما من مولود الا یولد علی الفطرة فابواه یہودانہ او ینصرانہ او یمجسانہ من عمل صالحا
ناخوشی نیست از ہیچ فرزندی مگر زادہ میشود بر طریقہ اسلام پس پدر مادر او یہودی گردانند او را یا نصرانی یا آتش پرست کسے کہ کار نیک کند
فلنفسہ ومن اساء فعلیہا اخذتہ العزة بالاثم یا رحیم یا غفور السلامة فی الوحدة والآفات
پس مر نفس خود را و کسی کہ بد کند پس بر نفس است گرفت او را بزرگے بگناہ کردن ای رحمت کنندہ ای آمرزندہ سلامت در تنہائی ست و بلاہا
بین الاثنین لی مع اللہ وقت لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل مشاہدة الابرار بین
درمیان دو ہی برای من با خدا وقتیست کہ نگنجد بمن در ان وقت فرشتہ بزرگ و نہ پیغامبر مرسل دیدن نکوکاران میان
التجلی والاستتار ونحن اقرب الیہ من حبل الورید الوقف لا یملک فان مع العسر یسرا
روشنائی و پوشیدہ گیست و ما نزدیک تریم بسوی او از رگ جان وقف ملک نمیشود پس بدرستی کہ با دشواری آسانیست
زر غبا تزدد حبا اتامرون الناس بالبر وتنسون انفسکم واذا مروا باللغو مروا کراما
زیارت کن یکروز درمیان تا زیادہ شود محبت آیا امر میکنید مردمان را بہ نیکی و فراموش میکنید ذاتہای خود را و چون بگذرند بکار نشستہ میگذرند بزرگانہ
فآت ذا القربی حقہ وان جاہداک علی ان تشرک بی ما لیس لک بہ علم فلا تطعہما ہذا [illegible]
پس بدہ خداوند یگانگت را حق ایشان اگر کار زار کنند ترا بران کہ شریک آری بمن چیزی کہ نیست ترا بآن چیز شناسائی پس فرمان مبری مر ایشانرا این
المقدار یکفیک و ما زاد علی ذلک فانت حاملہ کلوا واشربوا ولا تسرفوا ولو بسط اللہ الرزق
مقدار بس دار ترا و چیزی کہ زیادہ شود بران پس تو بردارندہ آنی بخورید و بنوشید و خرج بسیار مکنید اگر فراخ گرداند خدا تعالی روزی
لعبادہ لبغوا فی الارض الخبیثات للخبیثین حتی اذا ادرکہ الغرق قولہ تعالی
برای بندگان خود ہر آئینہ سرکشی میکردند او شان بر زمین چیزہای بد مر ناپاکان راست تا آنکہ دریافت او را ای فرعون غرق شدن
فاذا رکبوا فی الفلک دعوا اللہ مخلصین لہ الدین ان انکر الاصوات لصوت الحمیر
پس وقتیکہ سوار شوند در کشتی میخوانند خدا را در حالیکہ خالص میگردانند برای او دین را از شرک و نفاق بدرستی بدترین آوازہا آواز خر است
ما تقول فی الامارد قال لا خیر فیہم ما دام احدہم لطیفا یتخاشن فاذا اخشن یتلاطف
چہ میگوئی درحق امردان گفت نیست نیکوئی در ایشان تا وقتی کہ باشد یکی از ایشان لطیف سختی میکند پس ہرگاہ کہ سخت شد نرمی میکند
التمر یانع والناطور غیر مانع یا غراب البین لیت بینی وبینک بعد المشرقین
خرما پختہ است و نگہبان مانع نیست ای زاغ فراق کاشکی درمیان من و تو دوری مشرق و مغرب بودی

ضرب زید عمرا وکان زید متعدیا کلموا الناس علی قدر عقولهم فذلکن الذی لمتننی

زد زید عمرو را و بود زید قصد کننده کلام کنید مردمان را بر مقدار عقلهای ایشان پس این آن کسی است که ملامت میکردید مرا

فیه ضرب الحبیب زبیب لا یغلق باب التوبة علی العباد حتی تطلع الشمس من مغربها

در حق آن مرا زدن دوست مویز است در لذت بند کرده نخواهد شد در توبه بر بندگان تا آنکه بر آید آفتاب از جای غروب خود

استغفرک اللهم واتوب الیک قوله تعالی فلم ینفعهم ایمانهم لما راوا باسنا سنت الله

آمرزش میخواهم از تو ای بار خدا و باز میگردم بسوی تو پس نبود که فائده کند ایشان را ایمان ایشان وقتیکه دیدند عذاب ما را روش خدا

بنا تاحسنا بلغ ما علیک فان لم یقبلوا فما علیک یا بنی انک یوم القیمة مسئول ماذا

بر وی یا ندیدن خوب بر رسان آنچه بر ذمه تست از امر معروف و نهی منکر پس اگر قبول ندارند بر تو باکی نیست ای پسر من بدرستی که تو روز قیامت سؤال کرده شوی که چه

اکتسبت ولا یقال بمن انتسبت موت الفقراء راحة اعدی عدوک نفسک التی بین

کسب میکردی و نه گفته شود با که نسبت داری که شریف هستی یا رزیل مرگ فقیران موجب آرام او شانست دشمن ترین دشمنان تو نفس تست آنکه میان

جنبیک اعوذ بالله من الفقر المکب مجاورة من لا تحب الفقر سواد الوجه فی الدارین

دو پهلوی تست پناه میخواهم از خدا تعالی از فقیری که سرنگون کننده باشد و از همسایگی کسی که دوست نمیدارد فقیری ای بینوائی سیاهی روی است در دو جهان

الفقر فخری کاد الفقر ان یکون کفرا اولئک لهم رزق معلوم لا رهبانیة فی الاسلام

فقیر بزرگی منست نزدیک است فقیری که باشد کفر آنان کسانی اند که اهل بهشت مر ایشان را روزی است معلوم در وقت اشتها نیست بازداشتن نفس از خلطه مردم

لئن لم تنته لارجمنک حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات ومن یتوکل

بتحقیق اگر باز نخواهی ماند مرا هر آینه سنگسار خواهم کرد ترا گرد کرده شده است جنت بمکروهات و گرد کرده شده است دوزخ بخواهشهای نفسانی و کسیکه اعتماد کند

علی الله فهو حسبه عالم عادل موید منصور مالک ازمة الانام حامی الحمة الاسلام وارث

بر خدا پس او تعالی کافی است او را دانا عدل کننده استوار کرده شده یاری داده شده خداوند مهارهای مردمان نگاه دارنده پیشوایان اسلام میراث یابنده

ملک سلیمان اعدل الزمان مظفر الدنیا والدین ابو بکر بن سعد زنگی ادام الله ایامه و

ملک مهتر سلیمان عادل ترین زمانه فیروزمندی یابنده دنیا و دین که نامش ابو بکر پسر سعد زنگیست همیشه دارد خدا تعالی روزگار او را

نصر اعلامه احسن کما احسن الله الیک جد ولا تمنن لان الفائدة الیک عائدة

یاری دهد نیزه های او را نیکوئی کن چنانچه نیکوئی کرد حق تعالی بسوی تو بخشش کن و منت منه چرا که فائده آن بسوی تو باز گردنده است

یهدی به وهو لا یهتدی آخر الحیل السیف احد الحیلتین الم اعهد الیکم یا بنی آدم

راه یافته میشود بسبب او و حال آنکه از خود راه نیافته است شمشیر آخر حیلهاست یکی از دو جانب آیا پیمان نگرفتم از شما ای فرزندان آدم

ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر

آنکه نه پرستید شیطان را بدرستی که آن شیطان شما راست دشمن ظاهر گفت یعقوب علیه السلام بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما کاری پس صبر

جمیل قال الله تعالی ولنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر کل اناء یترشح بما فیه

بهتر است فرمود خدای بزرگ هر آینه بچشانیم کافران را در دنیا از عذاب اندک که قحط و رنج جزیه و غیر آنها باشد سوای عذاب بزرگ که در آخرت خواهد بود هر ظرفی

قسم سوم در لغات مفردات بترتیب حروف تہجی باب الا

[illegible]

رضا جزا استقصا ترسا مہیا صبا قبا افشا صفا عبا فرا ابا عشا عفـ

[illegible]

عنا سزا قفا ستا خلا ملا مصلا مسا خطا انشا کدخدا سما بید

[illegible]

حصا اقتدا ادبا اشتہا بینوا تمنا تقاضا التجا الجا ماخولیا غلبا

[illegible]

محابا امضا انبیا انقضا املا جلسا مینا ہمانا احشا لولا مدار اشیدا

[illegible]

سودا بغا شفا وفا جفا باب الباء اصحاب حساب ثواب

[illegible]

صواب اولوا الالباب شباب اسباب حجاب مخلاب بواب

[illegible]

خلاب خطابہ جواب عتاب دواب قصب نجیب ادیب غریب

[illegible]

ترغیب رقیب تہذیب طبیب سراندیب عیب جیب شیب

[illegible]

نہیب شکیب نشیب واجب کاذب جانب طالب صاحب

[illegible]

منسوب مرہوب آشوب محبوب حسب عذب عرب عقب

[illegible]

کلب شغب شعب منتصب صعب مقرب حلب حرب

[illegible]

تعب قصب مترتب طرب قطب کعب موجب مستوجب

[illegible]

نقب طیب باب التاء ترتیب مصلحت فہرست مسوطہ

[illegible]

منت نعمت قربت رحمت قدرت غفلت اُمّت ہمت

[illegible]

رحلت عُزلت عزت قوّت مروت رغبت صولت نزہت

[illegible]

فسحت وسعت ہجرت وحشت نصرت نبوت جبلت اذیت

[illegible]

کربت فطنت خبرت حدت خلعت سلطنت مملکت محنت

[illegible]

صفوت فطرت ذلت لعنت عدت مدت حرکت صنعت

[illegible]

سطوت طلعت مودت خست خفت ہیبت حسرت شوکت

[illegible]

جدت نفرت بہجت غیرت ہیات سنعت عصمت ثروت

[illegible]

خطبت لکنت شدت طیبت رقت نکہت تہمت طاعت

[illegible]

انابت اجابت دعوت حاجت بلاغت عنایت شفاعت سماعت

[illegible]

سلامت سیاقت لطافت قناعت ملالت جماعت کفایت تجارت

[illegible]

عمارت کفارت معالجت مرافقت خصومت خجالت خباثت

[illegible]

اطاعت غایت مہابت حمایت رعایت ظرافت طراوت

[illegible]

شکایت آفت مخافت مقالت حراست ریاست معرفت جسارت

[illegible]

شجاعت سخاوت۔ اعادت سیاحت صباحت ملاحت

[illegible]

فراغت راحت حلاوت ضلالت بطالت رایت ضیافت

[illegible]

استطاعت فصاحت صلابت خسارت غرامت علامت متانت

[illegible]

سماحت وقاحت ندامت ولادت سعادت استعارت سفاہت

[illegible]

مناصحت مباسلت ملاعبت مجانبت مکالمت محاورت مجاورت

[illegible]

معاشرت مواظبت مبارزت مداومت معصیت اہلیت مزیت

[illegible]

مشیت تہنیت وسیلت عزیمت مقاومت ملاطفت مشابہت مواجہت

[illegible]

مصارحت متابعت معانقت مخالطت مطاوعت منادمت

[illegible]

مصافحت مسامحت مجالست منافقت منازعت مفارقت

[illegible]

موافقت حسنات فرجات نیات بنات کائنات التفات

[illegible]

درجات درکات مناجات اخراجات فوات صفت مبیت

[illegible]

نصیحت وصیت طبیعت حقیقت غنیمت زینت معیشت

[illegible]

خشونت مؤنث معونت فرتوت ممقوت بروت جبہت

[illegible]

مملکت مغفرت اردوی بہشت کنشت زشت سرشت عاقبت

[illegible]

عافیت لعنت مذمت عقوبت کدورت عشرت منفعت

باب الثاء مغیاث حراث وارث حادث بحث خبث لیث

باب الجیم لوج عوج موج اوج عاج حاج محتاج مزاج علاج آماج

نسج پیچ سلنج کنج شطرنج تفرج تدریج مرج مج باب الحاء

سلاح نکاح فرح شرح طرح مستفتح مدح قدح سیاح صلاح

قداح سیاح جراح ملح صالح طالح ناصح فصیح ملیح مسیح

صبیح قبیح صلح باب الخاء بلخ ملخ لاخ توبیخ کاخ راسخ

پاسخ فرخ مسخ زرنیخ شیخ بیخ باب الدال مزید خرید بعید وحید کلید

ورید توحید مستفید تاکید جاوید بید مرید صید فرود رود حسود

جود تعبد مد مجرد منقود منعود احمد مقصد مهد خرد مسند

گزند الوند سمند قند مستند فراکند پابند سواد نخفا مرداد

فولاد اجتهاد عناد جاد برد ورد گرد سرد مرد درخورد

عضد درود مرد مقصود ضد ند مکائد مواید ساعد ناقد

کاسد فاسد جلاد قاصد شاهد زاهد تردد تقاعد ناساعد

ابد عقد ملحد تفقد باب الذال ملاذ معاذ منقذ متعوذ

تلمیذ ماخوذ نافذ **باب الراء** تهور تحجیر سزاوار طرار فرار آثار

دثار پایدار تبار استبصار استحقار کارزار دوار ستمگار دیار استظهار

پندار زنهار تیمار زنهار انکار ایثار افطار عیار عذار تاتار عیار

سنجار گندنازار ابرار افتخار دینار مشار ذوالفقار بیطار پیکار

کنار حصار حریر سریر ظهیر تقصیر بصیر نظیر عبیر صریر نفیر

گزیر ضمیر تشویر خطیر تعبیر حقیر توفیر عذر غدر بحر تندر سحر دهر عصر

سکر کبر بذر کاغذ زر عبیر زیور قدر مختصر مسطر منسجر حذر وقر

تغیر قهر نذر ذکر خمر زجر کسر نصر مکر شکر زهر محضر

جعفر شمر محشر منجر مدبر منصور بصائر خاطر سائر شاطر ضاجر

تاجر ساغر کاشغر آمر مقامر نوادر منابر تجاسر آزر

مجبور حرور کفور دستور زنبور فجور سرور دور سنور

عین القطر گلچهر بزرجمهر صادر دبیر اخگر قدر کمر جسر

باب الزاء معجز خزر فروز لغوز عجوز شیراز اعجاز ایجاز

حجاز طراز ستیز مویز تمیز پشیز مرکز چرخ انداز نیزه باز فراز

[illegible]

تراز گریز انباز طنز کنز جهاز نیاز مبارز آز باب السین نفس

قفس درس ناموس عروس فسوس قیاس الماس پاس

اساس حسیس پاس استیناس خروس افسوس جلیس نفیس

تلبیس محبس قدس پارس اطلس باب الشین عرش

فرش عیش طیش حبش کیش ریش خروش ترش هوش خویش

حلقه‌گوش آغوش سیاه‌گوش تفتیش دلکش اغلمش العطش

الفریش معاش پاداش یکتاش خیلتاش اوباش تمش تاش

فاش پرخاش نعش فاحش بطش دانش باب الصاد شخص

رقص منقص مخلص غواص قصاص خاص اخلاص باب الضاد

بیاض اغراض نقض بعض عرض فرض تعرض معترض تفویض

عارض معارض مریض خوض مخفوض محض بغض قرض باب الطا نشاط

بساط انبساط سماط رباط اخلاط توسط مخیط خط قط سقط نفط

فرط حیط نمط واسط بسیط محیط باب الظا وعظ الفاظ محفوظ

ملحوظ حفیظ غلیظ حظ باب العین شفیع بدیع مطیع . مطیع

توزیع تصدیع جمیع ربیع مطاع قاع ارتفاع نزاع نزع مطبوع
مطلع مستمع ممتنع متمتع سجع دفع رفع نقع نطع طمع نزع فزع جزع
ورع قطع خلع توقع تطوع تضرع تصنع مرصع مرقع مولع جامع
لامع طالع مانع تابع مواضع تواضع واقع واضع نوع ممنوع باب الغین
بالغ مبلغ ربغ مبغ باب الفاء وصف معاف اعتراف اعتکاف
خلاف قاف مصاف کفاف گزاف عفاف اعراف اسراف
صاف مالوف معروف وقوف فیلسوف تصنیف تالیف تعنیف
تکلیف خفیف حریف لطیف نظیف ظریف عفیف شریف
تلفیف تشریف کهف زحف صرف خرف حرف کتف کشف
وقف تلف صدف تکلیف صیف سیف ضیف حیف
تصوف تاسف تکلف توقف مولف مضاعف اضعاف باب
القاف استبرق مستغرق معلق تملق ازرق بیدق فائق
لائق صادق حاذق باسق وائق سابق موافق عشق دمشق
فسق نسق دلق حلق خلق رمق زرنق فرق عرق نطق خلق

آفاق خفچاق عراق اتفاق تریاق اعتاق طاق فراق صداق نیاق

حق وق شیق جوسق رونق زورق ضیق دبیق رفیق فریق طریق

حدائق تلفیق زندیق لیق وثیق تفاریق ورق زرق باب

الکاف تاک پاک هلاک ماتاک اوراک خناک تنک چنگ فرهنگ نیلنگ

خرسنگ آهنگ فرنگ سرهنگ ارژنگ سالک تدارک مالک تارک

آهک بعلبک چابک اتابک تابک فلک ملک کلک فلک

سلک ملک ممسک محک کروک شک مشک پیک رمیک

باب اللام جلال زلال کمال خمال متعال آل مجال مقال

عیال استقبال لال ابتهال اعتدال زال بال بدسگال عاجل

فاصل آجل عامل کامل باطل قاتل ارمل آرامل اتامل جبل حمل

سنبل تامل ابل محل سهل بهل هزل جدل بذل غزل جل

اجل مثل وحل تحمل مقل وصل فصل معمول مهمل حنظل منزل

حیل دغل غل عسل وحل محفل ابل مترسل مهمل تغافل

تکاهل شادل قطاول سیل نیل رحیل سبیل عدیل تعطیل

تاویل توکیل ذلیل طویل دلیل جهول ماسول حلول معزول

حصول دخول نزول هول قول کحیل تسیل ذیل فصیل شمائل

زائل هیکل عادل فسل اصل خجل محجل بطال ملال غربال خیال

وبال باب المیم کام گام مسام خرطوم مقسوم معلوم سموم مظلوم

نعیم قدیم عظیم جحیم تسلیم مقوم الیم مستقیم مقیم انام حمام شام

ازدحام حطام انجام فرجام التزام زمام عزم جزم رستم سام

هم درهم آدم عجم نظم منتظم جسم حشم عدم نجم حرم متنعم ترنم درهم

مصمم خصم ضیغم ارم خرم فراهم لاجرم تلاطم دمائم طارم

خاتم ملازم لائم ارزم خوارزم مسموم معصوم انتقام موسم

علم متعلم معلم اقلیم ندیم مرسوم بهائم باب النون خوان زمان

امان بوستان گلستان نشان اوان ریحان ضیمران کنعان نوشیروان

ایوان الوان لسان ارکان ابان عنفوان عنوان لمعان

سکان چوپان بیکران خاندان خرمان چهل دهان شیرژیان لبنان

جهان مغیلان اردشیر بابکان پیکان عریان دودمان خاره بنان

پسر ساسان [illegible] که اول ساسانیان بوده

ارسلان خانمان امکان توان بیجران همعنان همدان مهمان

یکلین نوشین تحسین پیمان اعیان فغان طالقان توامان بیهان

کابین قرین پوستین بالین آفرین سیمین جبین کمین مسکین

ثمین مامن عین چین زمردین نمکین نسرین حزین غمگین سمین

همایون بوقلمون موزون تغابن متهاون انگیختن کودن موذن متمکن بین

زبون فنون بیرمون فنون وارون میمون مضمون گردون ایدون فریدون مقرون

حسن قراین زورن یاسمن یمن بدن مرتهن تلون محن فطن امین نشیمن مصون دون

شنیدن شتافتن فروماندن آشفتن ورزیدن نوردیدن پائیدن گزیدن پرداختن

گوالیدن افراختن هشتن پاشیدن جوشیدن خوشانیدن خفتن سپرانیدن کاسیدن گرائیدن

باب سبکتگین زندان حیوان سبحان اندوختن کاستن درکشیدن زبان بسپردن

الهاء باب بانو عضو جزو نیرو پرتو سرو لهو نحو سهو غزو عدو غلو الواو

پیرایه دیباچه باهره واقعه نجاوه سنگلاخه عصاره مکاشفه مراقبه کافه مایه فواکه

نشانه مجاهده مصادره خزانه سابقه محاسبه مغاره فردمایه آزاده مشاطه طائفه

دراعه قابله فاجره گوشواره پراگنده مطایبه بادیه کلاسه صفه مفاد تازیانه

قراضه پاینده پایه مواخذه کتابه اباره مجادله مناظره ناصیه مهواره لاشه جاده لاله

قبیله حاله تتمه حلیه بدیه رقعه ذروه قرطه درجه خطه فتنه خروعی انجله سرسمه حجره کرشمه زمره

شبه سره [illegible] کلمه ابله بیشه پیشه صره نفقه طعمه سخره صخره مرزه فضله غصه سفره

مرزه طیله شکنجه موجه [illegible] دقیقه بره قصیده بلاطه حبه طره شیره دیوزه برکه [illegible]

بصره نکوهیده پسته نجسته نغمه خنجه زمزمه بهره بهیه لطیفه نزله کوفته مدرسه

کلبه ژنده تجربه معده فرسوده اسکندریه اکنده جزیره آبگینه قبیله وسمه بدرقه

دجله شیوه صدمه لیوه دوشیزه وجله نطفه فقیره کرم پیله شربه عرصه خیره

قبه جعبه لذعه معرکه مهره حجره جذبه خلیفه قلعه غرفه غره قله نعره وظیفه مسله قطعه

تکیه [illegible] چاه جاه خانقاه خیلکاه فقیه سفینه کریه ستوه شکوه کوفه وجه فارحه تره

باب لباب ماهی راسی لآلی آبادی مناهی بردیمانی بی تحاشی وادی معلم کتابی هیولائی

حراقی شافی وجی ماحضری ماضی اوزی ماوی تماشی تجلی بلی افعی بحی یهودی نصرانی [illegible]

مجوسی سروری رکیبی رباعی ترقی راضی نواحی ذوالنون مصری علوی صحنجی نجحی نهی

بهرکی تتری معنی غنی مستغنی نامردی مشتری تعدی کرولی مستولی مقتضی سپری تقوی

فتوی کسری نعوی پرواهی نخجی شای

ال سقائی باشلرکه مرادران [illegible]

س۳۳ گ فج
ن۳
RESERVED
ف ۱۹۱۶۵۲۱۳

MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH.

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

۳۴۷۵